



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۹/۱۵



محمد داؤد مومند

محمد اعظم سیستانی باید از مردم افغانستان معذرت بخواهد

در سال دوهزار و شانزده عیسوی مضمونی را تحت عنوان فوق الذکر به منظور نشر عنوانی وبسایت "افغان جرمن آنلاین" فرستادم.

قیس کبیر از روابط دوستانه و ثقافتی من با استاد هاشمیان و نویسنده محترم شاغلی مسعود فارانی مطلع بود، نامبرده به منظور طلب استرحام در مورد تیورپسن افغان جرمن، محمد اعظم سیستانی به ذوات محترم مذکور مراجعه نموده تا این جانب را از نشر مضمون فوق الذکر منصرف سازند، به همین منظور استاد هاشمیان و شاغلی فارانی از طریق پیام های شان با من داخل مفاهمه شده و مرا به پاس دوستی و ارادت خود به ایشان از اصرار و ابرام مبنی بر نشر مضمون خود، منصرف شدم.

ولی نظر به دلایلی بعد از مدت سه سال تصمیم گرفتم تا مضمون فوق الذکر در وبسایت وزین «آریانا افغانستان آنلاین» اقبال نشر پیدا کند، اما قبل از آغاز مضمون مد نظر، به طور فشرده و مبسوط، مطالبی را از پیام های استاد هاشمیان و محترم فارانی به ارتباط موضوع، به عرض میرسانم.

استاد هاشمیان مینگارد:

« قیس کبیر پیام شما را عنوانی وی برایم ایمیل کرده و آن را خواندم، شخصیکه گوشت و پوستش تکیده و تنها استخوان باقی مانده اگر او را لگد محکم بزنیم !!! اینکار را اخلاق پشتولی اجازه نمیدهد... از شما برادر عزیز خود خواهش و رجا میکنم پیام خود را به قیس کبیر شخصی و نهایی پنداشته و تقاضای نشر آن را نکنید، یعنی اگر نوشته شما نشر شود اولین کسیکه مکلف مییاشد آنرا تأیید کند هاشمیان خواهد بود که در نتیجه آن آقای سیستانی از تیم کاری افغان جرمن اخراج خواهد شد، این شخص به تکلیف قلبی مبتلاست سکنه خواهد کرد و گویا ما و شما مرده ای را لگد زده باشیم.» ختم پیام هاشمیان.

پیام شاغلی محترم مسعود فارانی:

«ارشادات تانرا، بر حق میدانم زیرا بعضی ها بجای دانش و منطق، سوار بر مرکب سرتمبگی و جهل شده و هر حقیقت را میخواد بر مبنای سلیقه شخصی سبک و سنگین کند. هرگاه موافق به سلیقه او نبود به جای استدلال مثل کودکان صنوف اول جوت میکند و جنگی میشود. اینکار بعضی ها بی نهایت سبک و دور از دانش است. زیرا چنین آدم ها به اصل پدیده و تاثیرات آن در خارج از ذهن توجه ندارد. بلکه ذهنی هر چیز را به خواست خودش می بیند و بدون در نظر داشت اصالت مستقل ذاتی پدیده، می خواهد در ذات پدیده، تغییر سلیقوی ایجاد کند که امریست نا ممکن. زیرا هرچیز را بر نطح سلیقه سلاخی نباید کرد.

به هر حال همان طوری که امر فرمودید در مورد سیستانی صاحب، بلی سخن شما بسیار صایب است که ایشان شخص متفرعن می باشد. تفرعن و غرور نشان میدهد که ایشان خود را شناخته اند، چه رسد به اینکه اوضاع را شناخته باشد به قول بیبل بزرگ که می فرماید:

نبری گمان که یعنی به خدا رسیده باشی

تو ز خود نرفته بیرون به کجا رسیده باشی

به هر حال من با شما هم عقیده هستم. کاش از غرور شان بکاهد و به مهر شان بیفزایند. هرچه است از ماست که بر ماست. خدا انصافش بدهد تا قضایا را اول دقیق و باز دور از حب و بغض اش محاسبه کند.

با وجود این همه خلاء ها اگر در شرایط قحط السادات و قحط الرجال، موجودیت بعضی ها را با غضب زیر سوال ببریم. چه حاصل ملیگرایانه دارد؟ « ختم پیام حق بینانه دانشمند محترم شاغلی فارانی.

قابل تذکر است که شاغلی فارانی با شاغلی سیستانی روابط بسیار صمیمانه داشته و نوشته فوق الذکر محترم فارانی نمایندگی از استقلال فکری و اعتقاد بر اصالت قضاوت آزاد شان را، عاری از شایبه و مقدم بر روابط و علایق شخصی مینماید.

بعد از نشر مضمون من تحت عنوان «یک محاسبه و منطقه عادلانه با مجریان افغان جرمن» که در نتیجه آن گروه منافقان افغان جرمن کاملاً مات و مسکوت گردیده و با شیوه منافقانه خود، آن را، از نظر سبک و اسلوب نوشتن مربوط به شاغلی محترم نوری صاحب متعلق دانسته و از ارائه هرگونه پاسخ فرار نمودند، مغز متفکر آن ویب سایت یعنی محمد اعظم سیستانی خود را در مقام وصایت افغان جرمن عديم الاهلیت، قرار داده و شطحیات طفلانه ای را علیه من، با هم پینه و پیوند نمود. قسمتی از این شطحیات ذیلاً به عرض میرسد:

«شکایت نامه عریض و طویل داود مومند را در سایت سلطنت طلبان خواندم ولی با همه مظلوم نمایی خود و ملامت کرده دیگران که در نامه خود تذکر داده است، فهمیده نشد که داد گاه (محکه - مومند) لاهه [سلطنت] چه جزایی به پورتال افغان جرمن خواهد داد؟

ظاهراً مدعی با این عریضه خود (محاسبه و منطقه، نه عریضه - مومند) خواسته راه گنجشکی به دربار سلطنت باز کند و پس از این نوشته های خود را در آنجا به نشر بسپارد. اما مشکل آقای مومند در این است که او حوصله

مقالات تحقیقی و بدرد بخور و ماندنی را حد اقل در رشته تحصیلی خود ندارد و تصور میکند که چنگی گرفتن از این مقاله و آن مقاله و آن ها را بگونه سوال (منظور سیستانی سوالاتی است که من خدمت شاغلی محترم استاد سید هاشم سدید راجع ساخته ولی افغان جرمن [قر] گفت و از نشر آن به عنوان شوربای باسی امتناع ورزید) و چند جمله به هم پیوند زدن یک مقاله میشود و گویا در صف اهل قلم قرار میگیرد، اما نمیداند که در پایان، هر یک از نوشته هایش برای سایت، یک پرابلم خلق میکند (این همان ادعا و اتهامی است که یکی از مجریان کمسواد افغان جرمن علیه نوشته های من در دریچه نوشت، شاید نویسنده آن شطحیات هم، همین مغز متفکر افغان جرمن یعنی محمد اعظم سیستانی باشد).

طی سال های دوهزار و یک تا دو هزار و پانزده آقای مومند بمن چنان اظهار اخلاص و صمیمیت میکرد که ماه نبود که یک نامه با ختم دست بوسی از او دریافت نمیداشتم. [این سیستانی بود که دست های استاد جهانی را بوسیده به چشم های خود مالید، این جانب دست های استاد پژواک که در نظر شاغلی سیستانی بعد از سردار اقتضایی شان داود خان، بزرگترین شخصیت تاریخ افغانستان است نبوسیده ام چه رسد به دست های کسیکه عضو شورای انقلابی از وابستگان جواسیس کی جی بی بود]

زمانیکه به او مشکوک شدم (شاغلی سیستانی مشکوک شد که شاید داود مومند نیز مانند خودش در شورای انقلابی مردان ملی هم کاسه و هم پیاله رفیق ببرک کارمل ملعون بدم و کارمل ملعون مرا نیز مانند رفیق سیستانی رفیق مومند خطاب میکرد) و نخواستم دیگر با او رابطه داشته باشم به دشمن درجه یک من مبدل شد. ولی من به این یاوه گویی ها اهمیتی نمیدهم». ختم اکاذیب کودکانه شاغلی سیستانی.

سیستانی با نوشته فوق الذکر خود، بر خلاف ادعا، دروغ و اتهام منافقانه افغان جرمن، که گویا نویسنده اصلی مضمون اینجانب تحت عنوان «یک محاسبه و منطقه..» شاغلی محترم نوری است، هم نوایی نشان نداده و بر ادعای مزورانه سبک شناس بیسواد افغان جرمن، از بیخ و ریشه خط بطلان میکشد، لذا صرف به همین ارتباط به سیستانی شاباش میگویم.

اینکه سیستانی بیخردانه، ادعا میکند که من دشمن درجه یک او هستم در حقیقت گواه، گویای زجاج مغبر قلب و روح و روان اوست نسبت به من. من با سیستانی به اصطلاح نه کدام اودر زادگی دارم، نه پدرکشی، من او را بحیث یک انسان و یک هم وطن و آدم کهن سال احترام میکنم، مضامین موصوف را در ضدیت ستمی ها، شورای نظار و جمعیت ستوده ام و باز هم خواهم ستود.

مشکل من با سیستانی در مورد اقتضاً پرستی وی، و رقصیدن به دهل و سرنای وقت و زمان است، او برخلاف این جانب، فاقد استقرار فکری و عقیده است، موصوف گاهی به نعل میزند و گاهی به میخ و در ابعاد اضداد نویسی خود سخت حیران و سرگردان به نظر میرسد. علام اقبال بزرگ میفرماید:

یکی جوی و یکی بین و یکی باش.

چنانکه من به شعار های ارادت او به سردار داود خان بدیده شک و تردید مینگرم، زیرا وی در دوره قدرت بی خدایان و ایادی کرملن، بدون هیچگونه مجبوری رژیتم سردار داود را به نام رژیتم منفور داودی یاد کرد، بعداً به

اقتضای زمان مقام او را در ردیف شخصیت های بزرگ ملی قرار داد، هم چنان بعد از مطالعه مضمون من در مورد داود خان، اعتقاد او به داود خان به صفر تقرب کرد و در اخیر یکبار دیگر یکصد و هشتاد درجه تغییر عقیده داده و به صورت غلو آمیز مقام او را با مؤسس افغانستان نوین لوی احمد شاه با برابر ساخت.

شاغلی سیستمی در برابر نوشته های وحید مژده از قهرمان نجات کشور یعنی غازی محمد نادر خان دفاع نمود ولی بعداً تغییر عقیده داده و در موازات موضع خاینانه، شورای نظار و جمعیت و ستمی های مرتد، بر ضد قهرمان نجات کشور موقف گرفت، که کاری بود کاملاً دور از انصاف و مبین تلون مزاج شاغلی سیستمی.

پس با این همه تلون مزاج و عدم استقرار فکر و عقیده، مشکل است کدام حرف و نظر او را در ابعاد مختلف آن به ارتباط شخصیت ها و مسایل ملی، به حیث ندای ضمیر و وجدان او قبول کرد.

گیریم که من متکی بر ادعای بی خردانه اش دشمن او باشم، اکنون در مورد نوشته دوست نزدیکش جناب محترم مسعود فارانی که قبلاً تلخیص پیام شان را درین مضمون منعکس ساختم چه جوابی دارد؟

مگر شاغلی فارانی نیز مانند این جانب در جمله دشمنان او قرار گرفته است؟

در مورد نوشته های خود باید به عرض برسانم که من یک طالب العلم مبتدی بوده هرگز دعوای علم و فضل و معرفت نکرده ام، اما جای تعجب درین جاست که اگر نوشته های من در نظر سیستمی به این اندازه بی ارزش است، پس چطور مضمون من در مورد داود خان نظر و عقیده شان را یکصد و هشتاد درجه تغییر داده مقام داود خان در نظرش به صفر تقرب کرد؟

هم چنان شاغلی سیستمی روی کدام منطق سه مضمون مرا در رد ادعای مژده تحت عناوین « نگاهی نو به استقلال » و « ضرورت نگاه نو به تاریخ استقلال » در مورد غازی امان الله مانند اینکه وظیفه سکرتریت مرا به عهده داشته باشد، تایپ نموده و از طریق ایمیل خود به وبسایت افغان جرمن فرستادند؟ به قول داکتر اقبال :

دانش اندوخته ای دل ز کف انداخته ای

آه زان نقد گرانمایه که در باخته ای

ولی سند و مدرک انکار ناپذیر در زمینه، مضمونی است تحت عنوان « تردید حملات بیمورد آقای نجیب سخی » به قلم شاغلی سیستمی که در آرشیف مضامین شاغلی سیستمی در افغان جرمن وجود دارد. شاغلی سیستمی در قسمت اخیر مضمون خود به شاغلی نجیب سخی چنین مینویسد:

به آقای نجیب سخی متذکر میشوم که یک بار این دو سه مقاله ذیل را در مورد غبار، در پورتال افغان جرمن آنلین زیر عناوین:

یک- « شاه محمود خان صدراعظم به غبار رأی داد » بقلم محمد داود مومند.

دو- مقاله « غبار در خدمت شاه محمود خان غازی » بقلم محمد داود مومند.

سه- مقاله « نگاهی به انتقادات شاغلی سیستمی در مورد غبار » به قلم محمد داود مومند.

در آرشیف مقالات آقای محمد داود مومند بخوانند و بعد محتوای آن سه مقاله را اگر توانایی دارند بطور مستدل و علمی رد نمایند و بعد بیایند با من و آقای نگارگر به تصفیه نکات مورد انتقاد ما در مورد تاریخ مرحوم غبار بپردازند. طوریکه بصورت مستند ملاحظه میگردد کاندید اکادمسین استاد سیستانی، برای مسکوت ساختن حریف خود، یعنی شاغلی محترم نجیب سخی، مطالعه مضامین سه گانه این جانب را در مورد غبار به حیث یک ریفرنس قوی به نجیب سخی پیشنهاد نموده و خود را از جنجال مشاجره نجات میدهد.

اینکه سیستانی ادعا مینماید که: «مشکل آقای مومند درین است که او حوصله مقالات تحقیقی و بدر و بخور را حد اقل در رشته رشته تحصیلی خود ندارد و تصور میکند که چنگی گرفتن از این مقاله یا آن مقاله و چند جمله بهم پیوند زدن یک مقاله میشود و گویا در صف اهل قلم قرار میگیرد...» ، پس روی کدام منطق و انگیزه، سیستانی به استناد بر مضامین سه گانه من در مورد غبار، در برابر نجیب سخی مانند سپر کار میگیرد؟

آیا سیستانی دلیلی در مقام محاجه و ارایه ادله اش در برابر نجیب سخی، برای استنادش، روی مضامین من در مورد غبار دارد؟

شنیده ام حافظه انسان های راستگو مانند شاغلی سیستانی خیلی قوی میباشد!!!

در مورد شطحیات و الفاظ مندرج در نوشته خام او مانند: سلطنت طلبان و محکه سلطنت و دربار سلطنت، نقل قول حکمیانه ای دارم از حضرت علامه داکتر اقبال مرحوم که در مورد جمهوریت های کذایی و قلابی که از ابتداء تهداب آن بر روی عقده ها، منافع شخصی و طبقاتی، بر تقلاب و بر دروغ و ریا و مردم فریبی و مطلق العنانی و بخصوص زاده کودتاها باشد، چنین ارشاد میفرمایند:

متاع معنی بیگانه از دون فطرتان جویی

ز موران شوخی طبع سلیمانی نمی آید

گریز از طرز جمهوری غلام پخته کاری شو

که از مغز دوصد خر فکر انسانی نمی آید

با تذکاری از مطالب فوق الذکر اکنون متن مضمون سه سال قبل خود را تحت عنوان اعظم سیستانی باید از مردم افغانستان معذرت بخواهد میپردازم:

شاغلی محترم قیس کبیر

به ارتباط نظر موجز تان در دریچه به دفاع کلی و بدون قید و شرط اعظم سیستانی، باید به خدمت برسانم که اعظم سیستانی نویسنده و مؤرخ غیمتی است که من با نوشته های موصوف از طریق این ویب سایت وزین آشنا شدم.

نوشته های شاغلی سیستانی در مورد شورای خاین و ضد ملی شورای زمره فروشان نظار، وحدت فاسد و شیطانی شمال به رهبری ارشد الشیاطین بحران الدین و بچه سقو ثانی، فاتح افشار احمد شاه مسعود خمس الاسدی که از ترس سردار داود خان مانند موش سوراخ میپالید و به حیث ایجنت استبلشمنت قدرت خبیثه پنجاب، به دشمن عنعنوی و

مولود استعمار یعنی حکومت پاکستان پناه برد، مانند زیر و بم موسیقی که از تار و پرده های آن برخیزد، سامعه ام را نوازش میداد، من روی همچو احساس ملیگراینه، موصوف را نویسنده قلم طلایی خطاب نمودم.

شاغلی قیس کبیر

شما در مورد اعظم سیستانی نگاشته اید: «تا جایکه من مقالات و نوشته های آقای اعظم سیستانی را درین پورتال دیده ام، او در افشای اعمال بزرگان حزب دیمکراتیک خلق مقالات مهمی نوشته است...»

شاغلی قیس کبیر! به ارتباط جمله فوق الذکر شما، نکات ذیل قابل توضیح و تصریح است.

یک- شاغلی سیستانی شاید عضویت رسمی حزب دیمکراتیک خلق را حاصل نکرده باشد ولی موصوف عضویت عالی ترین ارگان تصمیم گیرنده و رهبری حزب خاین کراتیک یعنی عضویت هیأت رئیسه شورای انقلابی را حاصل نموده، گرچه موصوف مدعی است که کسی را نکشته است ولی موصوف عملاً در کنار ببرک ملعون و رهبران الیت حزب، بر اریکه قدرت و تأیید اتخاذ تصامیم ضد ملی حزبی تکیه زده بودند.

دو- فرد فرد مردم افغانستان از همان آغاز تأسیس حزب مزدوران خاین کراتیک خلق و پرچم، از ماهیت بی خدایی، لادینی و روس پرستی این حزب جنایتکار و جنایت شعار اطلاع داشتند، چنانکه ببرک ملعون و اناهیتهای... را وکلای مسلمان و با ناموس دوره دهه دیمکراسی، در تالار ولسی جرگه لت و کوبی سختی دادند.

سه- فرد فرد ملت افغان به چشم سردیدند که کشور شان در دوره خاین کراتیک خلق توسط قشون سرخ اشغال گردید. چهار - فرد فرد افغان به چشم سر دیدند که ملت افغان درین جنگ نابرابر و تحمیل شده، حدود یکنیم میلیون کشته داد. مگر چنین نیست شاغلی قیس کبیر؟

لذا افشاگری های سیستانی در طول پانزده سال اخیر درین وب سایت، که اعظم سیستانی را رستم داستان ساخت، به جز کشف مکشوف و نوش داروی بعد از وقت چیز دیگری نیست، آنچه عیان است چه حاجت به بیان؟ وخصوصاً لیک بعد از هزار رسوایی.

آیا سیستانی راه دیگری جز این داشت که بدان تمسک میورزید؟

مردم ما مثلی دارد به این عبارت:

زما لا لا میرانه وکره

په ډیران مړ څر یی په توره وواهنه

یعنی لالای من از تهور کار گرفت و خر مرده را در اصطبل به شمشیر زد.

اکنون جناب اعظم سیستانی هم حیثیت همان لا لا را دارد و ببرک ملعون نیز حیثیت همان خر مرده را.

افتخار به این تهور بعد از وقت اعظم سیستانی!

شاغلی قیس کبیر! شما در پاراگراف اخیر دفاعیه بی قید و شرط و عام و تام و غیر منصفانه و غیر عادلانه تان بسیار ساده لوحانه چنین ارشاد فرموده اید:

« درین آثار مؤلف، یعنی سیستانی دلایل کافی و بسیار قانع کننده بی را ارایه میکند که نشان میدهد آقای سیستانی از نقطه نظر ایدئالوژیک هیچ ارتباطی با حزب مذکور نداشته است و گفتن اینکه وی معاون ببرک بوده، قابل قبول شده نمیتواند، زیرا در کتاب مقدمه ای بر کودتای ثوراز ببرک به حیث شاه شجاع ثانی نام برده است.»

بنامز به این منطق سطحی نگر شما، انجنیر صاحب محترم!

درین جاست تفاوت میان کسانی که از حواشی گز میکنند و کسانی که در عمق مسایل قرار دارند. لطفاً توجه بفرمایید: نخست باید توضیح نمایم، اگر منظور تان از معاون ببرک، چوکی و مقام رسمی معاون ریاست جمهوری باشد، مطلب آفتابی است که شاغلی سیستانی معاون رئیس جمهور نبوده و از مقام و منزلت حسن چپ معروف به شرق در دوره بی خدایان برخوردار نبوده است.

ولی اگر منظور از کلمه معاون، همکار و یاور و مددگار ببرک و حزب به مثابه «مهر رابری» باشد، درین صورت شاغلی سیستانی به حیث عضو هیأت رئیسه شورای عالی، بدون تردید معاون و همکار رهبران حزب به شمول ببرک ملعون میباشد.

ثانیاً اگر شاغلی سیستانی کتاب فوق الذکر را در دوره عضویت شورای انقلابی نوشته باشد، بهتر خواهد بود تا پول و اعانه جمع کنیم و یک مجسمه برنجی ای اعظم سیستانی را به حیث یک سردار داود ثانی ساخته و آن را در جوار مقبره سرور و سردار شان، داود خان نصب نماییم.

و اگر این کتاب را در دوره بعد از برپادی و تبااهی کلی کشور توسط حزب خاین کراتیک پرچم و خلق و بادران شوروی اش، در دوره «کور» و اقامت آرام بهشتی اش در سویدن که دیگر هیچگونه کار و مصروفیتی نداشتند و از خیرات سر سوسپال، خانه مفت، بیمه صحتی مفت و معاش مستمری مفت بدسترس شان قرار داشت و بخصوص بعد از اینکه انقلاب برگشت ناپذیر ثوردر «توایت» تاریخ افتاد، نوشته است، به مثابه وجیزه ویب سایت شما در مورد نوشته های من حیثیت «شوربای باسی» را دارد و بس.

جای تأسف است که جناب شما به حیث یک رشوه سیاسی و بمنظور تداوم همکاری قلمی شاغلی سیستانی، با کمال بی خبری از واقعیت های داخل وطن، طی نیم قرن اخیر و یا هم چشم پوشی از آن، خود را در مقام حاتم طایی قرار داده و از کیسه مفت خلیفه، خلعت بخشی نموده، تصور فرموده اید که این شاغلی سیستانی است که در شرایط بهشتی اروپا، بار اول خطاب شاه شجاع ثانی را به ببرک ملعون داده است.

بخوانید و بدانید که اعطا این خطاب تاریخی، در دوره اشغال از طرف مبارزین سربکف کشور و در رأس توسط پوهاند فضل ربی پژواک به ببرک ملعون داده شد، چنانکه ببرک ملعون گفته بود که تاریخ در مورد ما قضاوت خواهد کرد.

متأسفم که جنابان افتخار اعطاء، این خطاب را به ببرک ملعون به صورت بسیار مفت و ارزان نثار قدوم دوست و همکار قلمی تان شاغلی سیستمی عرضه میدارید.

از جانبی هم وظیفه ایمانی و وجدانی، سیستمی بود که به حیث یک مؤرخ حق بین و حق نگر و به حیث یک رکن مهم امانت داری در رشته تاریخ نویسی، در زمینه از تصریح کار میگرفت و این افتخار بعد از وقت را به خود اختصاص نمیداد، پس کاملاً روشن و آفتابی است که سیستمی حتی در تاریخ نویسی نیز از حس کاذب خود خواهی و خود پرستی و به قول شاغلی فارانی از تفرعن کار گرفته و از اصل امانت داری و صداقت، عدول ورزیده است.

چنین به نظر میرسد که شاغلی سیستمی به حیث یک شخص دارای شامه بسیار قوی و حساس سیاسی و به حیث یک آدم نهایت زیرک و موقع شناس که خوب و ماهرانه به دهل اقتضات زمان میرقصد، در هر دوره رول ها و چال های سیاسی خود را ماهرانه و پروفیشنل بازی کرده است که وجیزه «کل و فن الرجال» در حق وی مصداق کلام است.

شاغلی سیستمی به حیث یک شخص شبه حزبی و نبض شناس زمانه، چنان ارتباطات ژرف و عمیق زیر پرده را با مقامات ارشد حزب خاین کراتیک تدارک نمود که مقام و منزلت شامخ او شاید مورد سؤال و مایه رشک بسیاری از رفقاء و یاران حزبی شده باشد.

سیستمی چاره ای ندارد جز اینکه دلیل آستان بوسی و روابط زیر پرده و شگفت انگیز «شگفت انگیز بخاطری که چگونه و چطور از یک وظیفه معلمی در یکی از لیسه ها به عضویت شورای انقلابی رسید؟» خود را، با سردمداران حزبی در آن مقطع زمانی، نجات خود و میرمن محترم و فرزندانش بدانند! به این ارتباطات سؤالات ذیل در ذهن تداعی میکند:

- یک- آیا خطرات احتمالی و مسأله نجات از یک خطر محتمل مانند زندان و غیره تنها برای سیستمی مطرح بود و یا تمام روشنفکران وطن دوست و ضد رژیم فرعون با همچو وضعی مواجه بودند.

بطور مثال من شاهد خروج داکتر صاحب سید عبدالله کاظم و صد ها هم وطن با ایمان از دروازه باستیل پلچرخ که در دوره کودتایی سردار صاحب داود خان اعمار شده بود، بودم و بخاطر دارم حین خروج طفل دلبند کوچک خود را در آغوش گرفته بودند.

چرا ایشان دیانت و شرافت ملی خود را در برابر همکاری با رژیم معاوضه نکردند؟

- دو- اگر شاغلی سیستمی که ارتباطش با اولیا امور دوره بی خدایان او را به عالی ترین مدارج ارتقا داده بود، چگونه خطری و از کدام مرجع و ناحیه متوجه او بود؟

آیا سیستمی گفته میتواند که جنابان چند بار تهدید گردیده و به زندان افتاده است؟

سه- در صورتیکه جناب شان در منبع ترین مقام دولتی قرار داشتند، دیگر ضرورت به این چه بود که در اخبار دولتی انیس، آنهم با صراحت تام تحت نام اصلی خود یعنی اعظم سیستمی در مدح رژیم و مذمت رژیم سردار داود خان به نام «رژیم منفور داودی» و توصیف انقلاب دوران ساز گلو پاره کند.

اگر سیستمی به ایدئولوژی و حقانیت رژیم بر سر اقتدار عقیده نداشت، حد اقل میتوانست هویت خود را ظاهراً تحت گزینش یک نام مستعار « شبیه نام های مستعار لا تعد ولا تحصى او در وب سایت افغان جرمن» از انتظار مردم و محکومیت تاریخ پنهان نگه میداشت، چنانکه ذوات دیگری از روی مجبوریت چنین کردند.

شاغلی سیستمی در اخبار دولتی انیس مؤرخ پنج و هفت میزان سال هزار و سه صد و پنجاه و هفت تحت نام اصلی خویش یعنی اعظم سیستمی در دفاع از رژیم خلقی و انقلاب کثیف آن چنین نگاشته است:

« انقلاب ثور که بنابر ضرورت تاریخی، شرایط عینی و ذهنی جامعه افغانستان (پیش آهنگ طبقه کارگر) به حیث نتیجه منطقی مبارزات پانزده ساله آن به پیروزی رسید....

روز هفت ثور به مثابه نقطه چرخشی عظیم در حیات سیاسی و اجتماعی جامعه ما روز بس سترگ و تاریخی است. درین روز است که نیروهای بالقوه خلق با حرکت جهشی خود نظام پوسیده فیودالی و تاریخ زده را با مناسبات کهنه آن از ریشه، برای ابد سرنگون کرد و جای آنرا برای اولین بار نظام خلقی و مردمی، بصورت اساسی پایدار و مستقر ساخت.

...کارل مارکس انقلاب را لکو موتیوی تاریخ نامیده است. خوشبختانه این مسئله در کشور ما بصورت قاطع و برگشت ناپذیر مطابق خواست و ضرورت تاریخ، بدست فرزندان مبارز و پیکار جوی خلق به پیش تازی حزب دیمکراتیک خلق افغانستان تحقق یافت.

فرمان دوران ساز شماره هشتم در مورد اصلاحات دیمکراتیک ارضی بخاطر محو کامل مناسبات کهنه و تاریخ زده فیودالی چون گرز تاریخ بر فرق فیودالیزم در کشور چنان به شدت کوبیده شد که کاخ جبروت چندین هزار ساله آن از بنیاد واژگون گشت.

به پیش در راه تحقق آرمان های سترگ انقلاب ثور.

این بود چند پاراگراف از نوشته های رفیق سیستمی بنام و قلم خودش به حیث عضو عالی مرتبت شورای انقلابی و سند تاریخی و غیر قابل انکار که در آن فرصت و زمان و مقطع تاریخی اعتقاد و ایمان او را به برگشت ناپذیری انقلاب دوران ساز ثور ثابت میسازد. ختم

با التجای قبول معذرت از اغلاط املائی، انشایی و تایپی مندرج مقاله.

اعظم سیستمی باید از مردم افغانستان معذرت بخواهد

[d_momand_sistani_bayad_azmardom_mazerat_bekhahad.pdf](#)